

سیروس رادمنش

عطرها

پشت گشاده‌ی روزن است
یک سپید لرزان، در ثقل لامکان؛
آب سیاه دارد در عمق هاش
بازوانی بسیار
که خواب‌ها در او پهلو گرفته بی کلاف
○

مرجان و یخ است
نم چاه‌ها از او
ستاره‌ی دوردست در کف‌ها دارد
میخانه است

○
ماهی دریده‌ی مهتابی ست
کشته‌ی تابوت‌ها؛
خون قربانی بر جلوخان را می‌نگرد
که بر او
عطرها
سبزاب سندل است
بر تبر که می‌زند زنگار.

اصفهان- خرداد ۸۰

ویداد

از فراز سر می‌گذرد
تا بخوابد
در خاتم کوچکش
فیروزه در پشت صدای اسحاق

دایره را می‌برد
دور نمی‌زند
- بر تارک چرخ می‌نشانندش

از خموشی‌های گلو
پر می‌شود ترصیع
وقتی نیم-شبان
زخم‌های پنهان مداوامی کند، دور از چشم؛
چون دزدان می‌گذرد
خمیده در صدا
چون پونه، وا می‌کند
هرلت نیم-گشوده را
در سماع هوا.

اراک- آبان ۸۳

تا که دارش را آب می دهد این «میم»

هنوز آبش می دهم
نه با امید میوه های خورشیدی ش

○

بالیدن منست
به لیفه هایی که خواهند بست

○

بران به ره می شوم

همه روز؛

استماع بند دامم در بفت

صرفه دران پرده های زرّ

که عقده ی عقیقم

حلقه ای در گداخته های همین سماع

○

واتند هر روزه در لفافه ی خویش

- این کمان حلاجی

- کی رود از فراز سر، ستون ابد!

هفتکل - بهار ۸۳

رستایو Recitative

داده ام همه را

- کاوینی سیاه

خموش تر از صد سوسن سپید؛

کفه ی نارنجم

چو قایق کج بار

ارزان

درین عیار

○

پندار کودکانم، اکنون

به مجرم، یاقوت.

هفتکل - تابستان ۸۳

دن خوانی

از چمن؛ مندیدی

که می گزد لب مرطوب

هم، رخنه ی مژه گانی؛ در بنگار چشم

○

گردابکان، خوی پنهان خُفیه ها

که ایران تابستانی

بر دست خیس می نهد

○

چنین که خوی او در من

شکوفه ی فراهم و

دریده ی پیراهن است.

هفتکل - خرداد ۸۱

سمفونی لعنت [هیرونی موس بوش]

در دشواری گره، می بُرد و می رود

در خاموشی صداها و رنگ ها؛

به راه های دور مسکن دارد

در بسیاری با خودش

چنان که آب از آب.

مشیمه ای که تیره می کند جنین

و بر خواب حواس می خندد وقتی که می رود؛

تیر راست در باران می کارد

صاعقه ی پنهان بر گاهواره ها.

به جبهه هایی زرد

از شیشه های حریم می گذرد

از بی درهای کنج.

○

- این روح کیست که در باغ های نشیب

لذت ها برده بی که بشتابد

به آشیان کوچکش!؟

هفتکل - پاییز ۸۲